

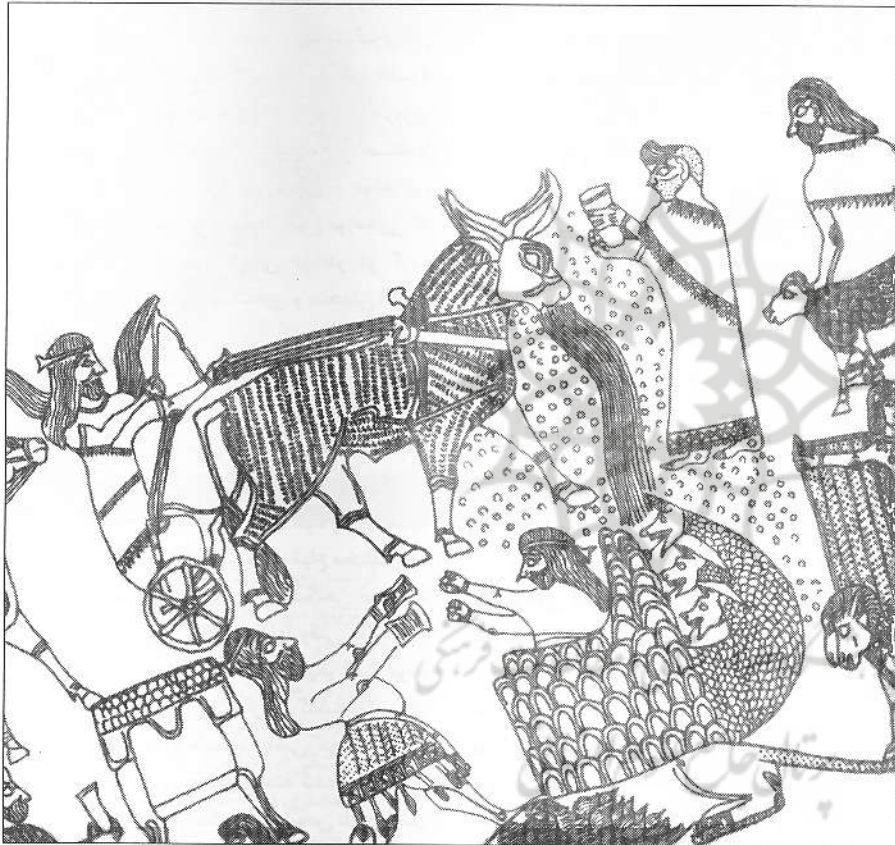
# بحران عملکردی موزه‌های باستان‌شناسی ایران

وبه‌نامۀ  
موزه در هزاره سوم

کمال‌الدین نیکنامی\*  
سیما یداللهی\*\*

اگر باستان‌شناسی در مقام یک علم وظیفه‌اش مطالعه رفتارهای انسان از دیدگاه‌های اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی و زیستی است استخراج تمامی این اطلاعات از دل داده‌های خاموش که منجر به بحثها و استنباطهایی می‌شود امکان‌پذیر خواهد بود؛ و اگر رفتار انسان قابل شناسایی و بازسازی از بین داده‌ها و اشیای صامت است پس رسالت باستان‌شناسی که بعضی از وظایفش را به موزه‌ها محول کرده است برای استنباط و شناخت رفتار انسان که نقطه تلاقی تعداد فراوانی از نظام‌هاست بسیار سنگین خواهد بود. داده‌هایی که فقط حاوی اطلاعاتی درباره خودشان هستند و نمی‌توان آنها را به خودی خود مدارک باستان‌شناسی قلمداد کرد و تنها زمانی به مدرک تبدیل می‌شوند که در چارچوبی خاص بررسی، مطالعه و ارائه شوند.

از دهه ۱۹۶۰م. به این طرف ساختار و زیربنای باستان‌شناختی و به تبع آن نقش عملکردی موزه‌ها متحول شده است و توصیف و تحلیل تاریخ فرهنگ، بازسازی اصول و شیوه‌های زندگی بشر در گذشته و مطالعه و تحقیق درباره جریان فرهنگ و توجه به نقش انسان به عنوان عامل اصلی پدیدآورنده فرهنگ مدنظر قرار گرفته است. در همین زمینه موزه نیز به عنوان انتقال‌دهنده اطلاعات و اندیشه‌ها و مکانی برای انعکاس گذشته باید همگام با تحول باستان‌شناسی باشد. امروز موزه به عنوان یک مؤسسه باید با شرایط اعتقادی، اجتماعی و اقتصادی روز همراه باشد تا بتواند جوابگوی انسان امروزی باشد، انسانی که دیگر یک شیء را صرفاً برای دیدن و لذت بردن دریافت نمی‌کند بلکه در پشت این شیء صامت، بی‌روح و مرده دنیایی را



ورای این حس بصری و گذرا می‌طلبید، او می‌خواهد و این حق را دارد که بداند و بفهمد که دنیای زندگی و حیات این شیء چگونه بوده؟ در چه بافتی قرار داشته؟ ارتباط آن با سایر اشیاء و آثار چگونه بوده؟ در بازسازی چه ساختاری نقش دارد؟ و از همه مهمتر علت انتخاب این شیء برای نمایش چه بوده است؟ پس لازم است که پاسخ چهار پرسش اصلی را که با چرا، چگونه، کجا و کی آغاز می‌شوند، دریافت و تنها نمایش درست، اندیشمندانه و هدفدار اشیای موزه‌ای در جهت انتقال مفاهیم باستان‌شناختی و درک ارزش‌های میراث فرهنگی می‌تواند بازدیدکننده را به این اهداف نزدیک کند.

قطلاً تمامی باستان‌شناسان در حین عملیات کاوش به نحوی به تخریب منابع باستان‌شناسی می‌پردازند (فاگان ۱۳۸۲، ص ۷۱۲) و به نوعی بافت اصلی مواد باستان‌شناختی را از بین می‌برند، یک شیء از مرحله کاوش تا قرار گرفتن در ویترین موزه روندی طولانی را طی می‌کند و در واقع از بافت اصلی تخریب شده خود جدا شده در بافتی کاملاً متفاوت قرار داده می‌شود. حال باید دید که چگونه مدیریت و ارائه‌ای ارزش این تخریب را دارد.

\* استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران.  
\*\* دانشجوی دوره دکترای باستان‌شناسی دانشگاه تهران.

هایدن وایت (Hayden White, 1973) در همین زمینه چهار سبک نقلی را که مورد استفاده مورخان هستند، پیشنهاد می‌کند که به نوعی مرتبط با عملکرد برخی موزه‌ها هستند: ۱) سبک تراژدی؛ ۲) سبک کمدی؛ ۳) سبک زمان؛ ۴) سبک طنز.

وی سبک تراژدی را در رابطه با موزه این‌گونه بیان می‌کند: اگر دنیا در حال تحول و تغییر است، پس ارزشهای سنتی موزه در درازمدت از بین می‌روند و چنین رویکردی توسعه‌ای ناهمگون را در بر خواهد داشت، و اینجاست که نیروها در جهت از بین رفتن ارزشها و سنتها متحول می‌شوند.

وجه کمدی موزه‌ها به این شکل بیان می‌شود: موزه‌ها ممکن است برای جلب بازدیدکننده توجه به حقایق چندگانه‌ای را بپذیرند. به عنوان مثال اکوموزه‌ها تمرکزشان بیشتر بر موقعیت مکانی موزه و ساختار آن، وضعیت فیزیکی و فضای جغرافیایی و همین‌طور توجه به ابعاد اجتماعی و تاریخی است (Walsh, 1994, 160-4)؛ و گاهی به صورت مؤسسه‌ای محلی عمل می‌کنند و اقدام به تشکیل انجمنهایی به منظور فعالیتهای غیر موزه‌ای می‌نمایند، و حتی برای شناساندن موزه به مردم از روشهای رقابتی نیز استفاده می‌برند. و این در واقع وجه فکاهی (Comic) است و جایگاه موزه را به عنوان مؤسسه تهدید می‌کند.

نوع سوم مسئولیت موزه نه تلاش برای حفاظت و نگاهداری اشیا به همان شکل و نه سازگاری و اصلاح بعضی از شرایط در مقابل چشم‌پوشی از شرایط دیگر است، بلکه پذیرش شرایطی جدید و ایجاد یک موزه جدید متناسب با دنیای پیشرفته و در حال تحول است. در این رویکرد موزه گاهی به صورت یک گنجینه در مجاورت مراکز داد و ستد و بازرگانی، ارائه خدمات می‌کند، بنابراین اشیای موزه به نوعی در بافت اجتماعیشان تجربه می‌شوند و مرکز توجه ارتباطات اجتماعی قرار می‌گیرند و در واقع اصل خدمت به عموم رها می‌شود و به حمایت از یک زندگی اجتماعی فعال با تمام پیچیدگیهایش می‌پردازد که این وجه رمانتیک موزه است. اما وجه طنزآمیز موزه؛ تمامی موزه‌ها در واقع به ارائه داستانهایی از گذشته به نوعی از یک موقعیت آزاد طنزآمیز برخوردارند (Garman, 2002, 86-7).

بدون شک بسیاری از موزه‌های دنیا، لاقال یک نوع از وجوه چهارگانه فوق را تجربه کرده‌اند که به هر

شکل، متناسب و در شأن جایگاه اصلی موزه نیست. موزه اگر بخواهد جایگاه واقعی و حقیقی خود را حفظ کند نباید تک‌بعدی و در بند یک وجه و مسئولیت خاص باشد بلکه باید به عنوان یک مؤسسه به تمامی وظایفش واقف باشد و جایگاهی برای انجام فعالیتهای فرهنگی در جهت رسیدن به اهداف موزه به منظور شناساندن فرهنگ باشد. موزه از آن مردم است و باید هر چه بیشتر در دسترس مردم قرار گیرد و با ارائه راهکارهای مدیریتی و برنامه‌ریزی و استفاده از فناوری تا حد جهانی پرچاذه شود.

یقیناً موزه‌های باستان‌شناسی نقش مهمی در مدیریت منابع باستان‌شناختی دارند. موزه‌ها در نمایش مواد فرهنگی به صورت گسترده و تفاسیر آن سه هدف عمده روشنگری، تربیت و در مواردی سرگرمی جامعه را به عهده دارند، یا بنا به اعتقاد پیرز (Pearce 1993, 232) سه نقش اساسی عملکردی موزه‌ها در ارتباط با باستان‌شناسی عبارتند از:

۱. مدیریت بهینه آثار و مواد باستان‌شناسی؛
  ۲. ارائه و نمایش هدفدار اشیا؛
  ۳. تحقیق و پژوهش در ابعاد مختلف.
- در سال‌های اخیر نقش موزه‌ها از حالت انباشت اشیای فاخر به سوی نمایش و تفسیر پدیده‌های فرهنگی در بسترهایشان و بازسازی میراثیهای فرهنگی تغییر یافته است. اهداف مذکور چگونگی فضاسازی داخلی موزه و نمایش آنها را نیز تحت تأثیر قرار داده‌اند، به طوری که ایجاد مسیرهای متناسب با هدف برای نمایش بیوستگی اشیا جای نمایشهای قبلی را گرفته است (Pearce 1993). موزه‌ها به عنوان یک نهاد اجتماعی با گزینش و تفسیر پدیده‌های باستان‌شناختی، مبانی اندیشه‌های فرهنگی را پایه‌ریزی می‌کنند. در ادبیات امروزی معمولاً موزه‌ها را نهادهای اجتماعی جهت سوق‌دهی جامعه با اهداف تعلیم و تربیت تعریف می‌کنند. به طوری که اهم فعالیت موزه‌ها در این تعریف عبارتند از: مدیریت راهکارهای جمع‌آوری، حفاظت، تحقیق، تعیین علایق ملی و فرهنگی به منظور بازسازی گذشته فرهنگ ملی و ایجاد ارتباط فرهنگی بین مردم (Pearce 1990; Icomos 1990; Merriman 1994).

به رغم تمام پیشرفتهایی که در جنبه‌های علمی، فناوری و بهره‌برداری موزه‌های باستان‌شناسی جهان صورت گرفته‌اند در همه آنها با شدت و ضعف متغیر یک مشکل اساسی هنوز وجود دارد که مشکل بحران

نمایش آثار مربوط به گذشته است. از وجه نظری کار باستان‌شناسی به طور اعم و نمایش آثار مربوط به گذشته به طور اخص پدیده‌هایی هستند که با مفاهیم اجتماعی، سیاسی و عقیدتی جوامع مختلف ارتباط دارند. بازسازی گذشته با مدارک باستان‌شناختی علاوه بر بازسازی زندگی انسانهای گذشته مفاهیم اختصاصی‌تر بازیابی و بازسازی هویت‌های گذشته، توجیه عملکردهای جوامع حاضر و توجیه قدرتهای سیاسی و اجتماعی را نیز در بر داشته است. (استفاده از مدارک باستان‌شناختی به منظور راهبردهای سیاسی، قومی و عقیدتی به طور مکرر توسط قدرتهایی به کار گرفته شده است که نمونه‌هایی از آنها در ادبیات باستان‌شناسی ثبت شده است. مانند توجیه برتری نژادی، اقدامات صهیونیسم، صربها، طالبان و نظایر اینها که هر کدام جنبه‌هایی از آن سوء‌کاربرد را نشان می‌دهد. پدیده فوق با شدت نسبتاً کمتری به صورت محلی و منطقه‌ای نیز مشاهده می‌شود (نظیر تفسیرهای باستان‌شناختی برتری نژادی سفیدهای استرالیا بر بومیان، تفوق و برتری اربابان سفیدپوست بر سیاهپوستان امریکا و مشابه آن). این نوع تفسیرها با اغراض سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و عقیدتی جنگهای قومی و منطقه‌ای بسیار را دامن زده‌اند و آشوبهایی را در سرتاسر جهان به راه انداخته‌اند. اگرچه در ظاهر همه این تنشها رنگ و بوی باستان‌شناسی کمتر مشاهده می‌شود ولی در بطن و زمینه پیدایش آنها این‌گونه تفسیرها کاملاً به چشم می‌خورند (نگاه کنید به: Gathercole and Lowenthal 1990; Shanks and Tilly 1987; Trigger 1984; Merriman 2000).

موزه‌ها به عنوان مکان نمایش آثار باستان‌شناسی، که در واقع مکان نمایش این‌گونه تفسیرها هستند، عملکردهای چندگانه‌ای مانند خود علم باستان‌شناسی که در معرض این‌گونه بحرانهای نمایشی و تفسیر قرار دارد - ارائه می‌دهند. مروری بر اکثر موزه‌های جهان در اوان تشکیل آنها این دیدگاه را نشان می‌دهد به طوری که تمام موزه‌های ملی خاورمیانه مانند موزه‌های ملی مصر، عراق، ترکیه و ایران که در اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ هـ. تشکیل شده‌اند به منظور تقویت هویت‌های ملی و قومی، ارائه آثار مشخص و ویژه مرتبط با احساس‌های ملی و قومی را هدف قرار داده‌اند. این پدیده نه تنها در خاورمیانه بلکه بعد از فروپاشی جوامع کمونیست به عنوان مثال در یوگسلاوی نیز به چشم می‌خورد (Chapman 1994).

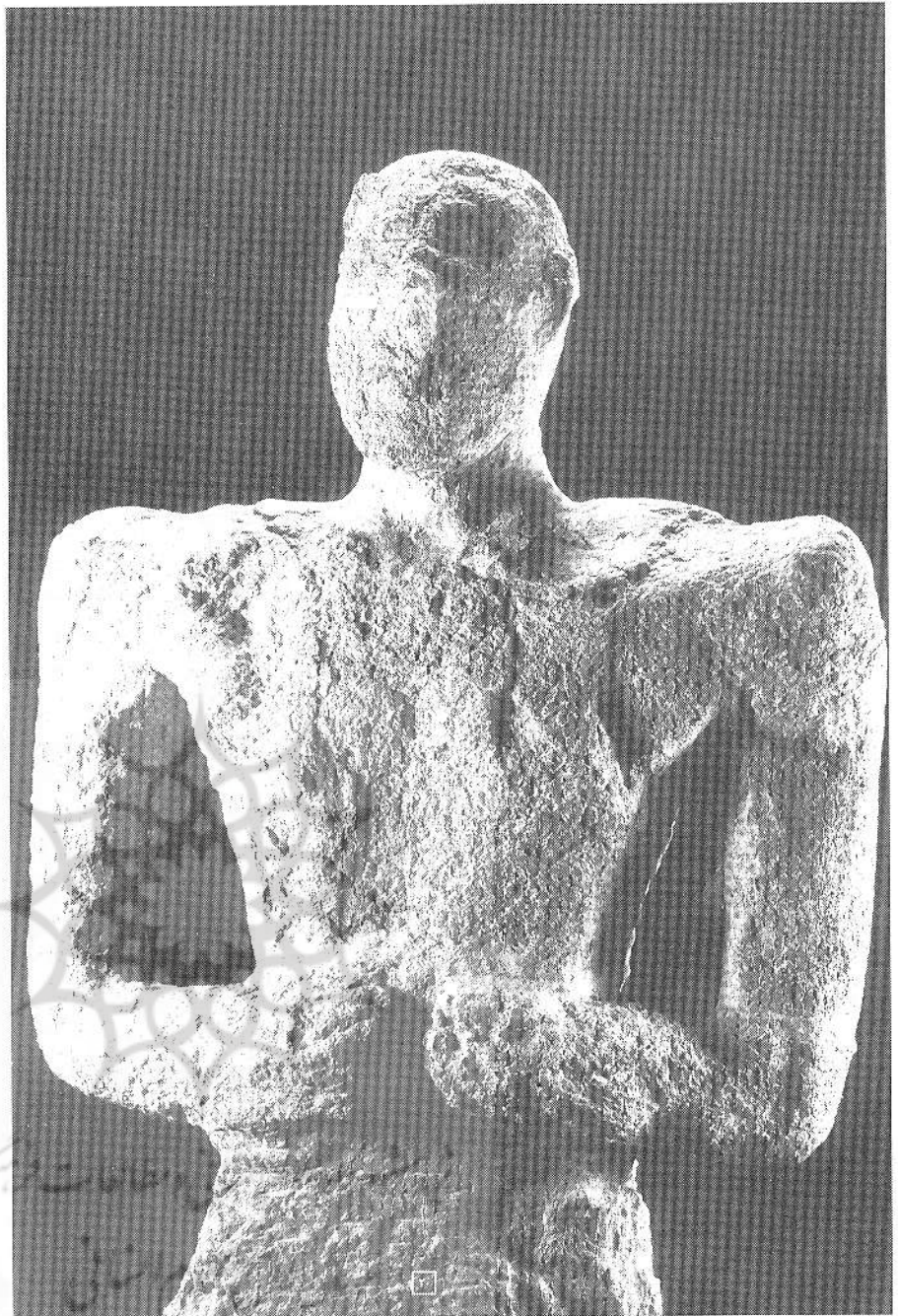
در کشورهای تحت استعمار اغلب به صورت نماد و مظهر سفید، غربی، امپریالیسم و وحدت‌گرا تجلی پیدا کرده است. به طوری که در اکثر کشورهای منشأ تشکیل استعماری دارند و دارای جمعیت‌های سفیدپوست هستند، موزه‌های باستان‌شناسی به نمایش زندگی سفیدپوستان بیشتر از جمعیت‌های بومی آنها می‌پردازند (نگاه کنید به: Ames 1986).

این گونه گرایشها اغلب منجر به تشکیل گروه‌هایی شده‌اند که مقاصد خود را با پشتوانه‌های تحقیقات علمی و دانشگاهی به هم متصل کرده‌اند. در اغلب کشورهای جهان سوم که سیستم‌های اجرایی به شدت سیاسی هستند گردانندگان موزه‌ها اغلب گرایشهای سیاسی و عقیدتی را در ارائه آثار موزه‌ای مورد توجه قرار می‌دهند.

تأثیر سیاست بر تفسیرهای باستان‌شناسی به نوبه خود چندی است که مورد انتقادهای شدید قرار گرفته است بخصوص در جایی که مدارک باستان‌شناختی حقیقت محض انگاشته شده‌اند و فقط متخصصان توانایی درک گذشته را دارا هستند. بر مبنای این اندیشه موزه‌های باستان‌شناسی نیز چنان تحت تأثیر تفسیر تخصصی و یک بعدی قرار می‌گیرند که برای مردم عادی مشاهده آثار موزه‌ای جز سردرد و سردرگمی محصولی تولید نمی‌کند. در این میان موزه‌داران و مسئولان اندیشه‌های خود را در مورد مفهوم گذشته غالب می‌دانند.

یکی از مباحث جدی که امروزه در نقد مشی‌های باستان‌شناسی وجود دارد اعمال نظر در ارائه آثار باستان‌شناختی یا نقش عملکردی موزه‌هاست. بحث تا بدان جا پیش رفته که بعضی از محققین اعتقاد دارند که جهت قطع اعمال نظر موزه‌داران، یا به عبارتی مفسران موزه‌ای که اهداف معینی را در تفسیر گذشته مورد نظر دارند، تفسیر آثار به خود بازدیدکنندگان سپرده شود. زیرا که دریافت هر کس از گذشته به خوبی دریافت دیگران است. بنابراین در این دیدگاه موزه‌ها جایی نیستند که فقط داستان‌هایی مربوط به گذشته ارائه کنند بلکه به همراه آن مردم یاد می‌گیرند که چگونه مدارک را ارزیابی کنند (برای مثال‌های متعدد در این مورد نگاه کنید به: Butts 1995).

در اکثر موزه‌های دنیا که در آنها آثار با سلاقی و احساسات موزه‌داران برای نمایش انتخاب می‌شوند، اغلب آثار بدون ارتباط با دیگر آثار یا بدون ارتباط با



در سالهای اخیر نقدهای بسیاری بر رویکرد سیاسی و اعتقادی موزه‌های اکثر جوامع صورت گرفته‌اند. هسته اصلی این نقدها این سؤالها هستند که تا کی و کجا توسعه و پیشرفت موزه‌ها بر یک نوع زمینه و بستر عقیدتی سیاسی استوار خواهد بود؟ ذکر این نکته در این جا لازم است که در دنیای فرامدرن امروزی هر چند که تفسیرهای دوران استعمار از آثار باستان‌شناسی دیده نمی‌شود ولی تفسیرهای استعمار نو جای آنها را گرفته‌اند. گرایش امروزی موزه‌های باستان‌شناسی در اکثر کشورهای استعمارگر سابق و موزه‌های موجود آنها

زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی آنها به نمایش در می‌آیند به طوری که برای مردم عادی فهم پیوند این پدیده‌ها با زمینه‌های آنها غیرعملی است و تأثیر ناخوشایندی بر بیننده می‌گذارد. در ایران نیز موزه‌های باستان‌شناسی هنوز جایگاه واقعی خود را درک و پیدا نکرده‌اند و به گونه‌ای تفتن‌آمیز درآمده‌اند و آرایش و انتخاب اشیا کاملاً سلیقه‌ای و بی‌هدف بوده پیوستگی خود را با باستان‌شناسی، و از آن مهمتر با مخاطبین، از دست داده‌اند. تنها نکته قابل توجه در موزه‌های باستان‌شناسی کشور رعایت سیر تاریخی اشیا بر اساس دوره‌هاست (آن هم ناقص)؛ که این نحوه نگرش در انتخاب و آرایش اشیا در انتقال اطلاعات و مفاهیم باستان‌شناختی به مخاطبین بسیار ضعیف است و بازدیدکننده را با انبوهی از اشیا بدون دریافت رسالت حیات‌بخشی و کسب اطلاعاتی از بافت واقعی شیء گیج و سردرگم می‌کند. گذشته از این موضوع اتیکت (برچسب) آثار چنان تخصصی و نامفهوم است که امکان درک فرایندهای تحولی آثار را از بیننده سلب می‌کند. در این زمینه شاید بهترین راه ایجاد مراکز خاص در داخل موزه‌های باستان‌شناسی به منظور انتقال بعضی از نظریه‌های باستان‌شناسی و سیر روند جمع‌آوری، مرمت، حفاظت و نگاهداری و سایر اطلاعات تخصصی آثار به مردم باشد تا از این طریق واقعیت‌ها چنان که هستند دریافت شوند نه آن چنان که نشان داده می‌شوند. این امر به بازسازی گذشته با رویکردهای متفاوت کمک می‌کند و اندیشه‌های گوناگون پدید می‌آورد و به مردم کمک می‌کند تا برای سوالاتشان، خودشان جواب پیدا کنند. این پدیده همچنین کمک می‌کند تا موزه‌ها از حالت انفعالی تک‌محور به محل گفت‌وگو تبدیل شوند که در آن موزه‌ها به جای شیء محوری، مردم محوری می‌شوند و به جای حاملان اسطوره‌های خاک گرفته به محل بحث‌ها و ارزیابی‌های انتقادی بدل می‌گردند (برای نظر مشابه نگاه کنید به: Poher 1994).

به نظر می‌رسد که این شیوه علاوه بر موارد ذکر شده در تفسیر بنیادین خود موزه‌ها نیز مؤثر باشد (Merriman 2000, 305) موزه براساس گفت‌وگو یا موزه‌های فعال یک نیاز اساسی دارند که بر تفکر مجدد در رابطه با موزه‌ها و مردم استوار است. در این زمینه آزمایشی توسط ورست (Worst 1995) در یکی از گالری‌های اونتاریو کانادا انجام گرفت و در آن از مردم

خواسته شد تا انعکاس تفکر خود را در برابر هر تابلویی که می‌بینند ترسیم کنند. این آزمایش نشان داد که تقریباً برداشت بازدیدکنندگان و تفاسیری که از دیدن تابلوها می‌سازند به طور اساسی با نظر راهنمای موزه که بیشتر نظرات خود را در برابر تابلوها بیان می‌کرد تفاوت دارند. این پدیده در مورد بازدید مردم از آثار باستان‌شناختی نیز احتمالاً صادق است.

مردم در طبقات مختلف باید با دیدن آثار باستان‌شناختی، بیشتر از جنبه‌های هنری آثار به فرایندهای تولید آثار در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی آنها پی ببرند و آن را تفسیر کنند نه این که به صورت انفعالی خود را تحت‌تأثیر مفاهیم ارائه شده قرار دهند. وانگهی، چنان که در اغلب موارد مشاهده می‌شود، سپردن امر تفسیر و تبیین به برجسته‌ها مردم را حتی از شنیدن صدای راهنمایان موزه‌ها نیز بی‌نیاز می‌کند.

یکی از راه‌های ایجاد تفسیرهای نو نمایش پدیده‌هایی است که به نوعی با نیازهای فرهنگی-زیستی، روان‌شناختی و اجتماعی مردم در ارتباط هستند. مثلاً در نمایش پدیده‌های باستان‌شناختی به جای تأکید و تمرکز بر روی پدیده بی‌جان باستان‌شناختی، موضوع را در زیرمجموعه‌های زمینه‌ای زیست‌محیطی، اجتماعی، محیطی و جغرافیایی و همچنین ارتباط پدیده را در بستر تحول آن و ارتباطاتش را با مردم پیرامون آن مورد ارزیابی قرار دهد. نتیجه این امر قرار دادن همه دست‌اندرکاران و راهنمایان موزه‌ها در یک حالت ایستا، بی‌مسئولیت و غیرکارآمد نیست و در این جا موضوع طرفداری از نظریه موزه‌های بی‌راهنما مطرح نیست زیرا که در بحث‌های جدی و چالش‌های منتج از تفاسیر گوناگون همین راهنمایان متخصص و دوره‌دیده و بیطرف هستند که انگیزه‌های بحث‌ها را ایجاد و نتیجه‌گیری‌ها را به صورت علمی هدایت می‌کنند.

با منظری که از مطالب فوق از اهداف نمایش آثار باستان‌شناسی در موزه‌ها تصویر شد به دلایل گوناگون هنوز نمی‌توان راهبرد مشخصی در مورد موزه‌های باستان‌شناسی ایران ترسیم کرد زیرا که در ایران موزه‌ها هنوز حالت «گنج‌خانه» دارند نه نهاد اجتماعی تأثیرگذار در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی؛ و اکثر موزه‌های ایران فاقد نهاد آموزشی و تربیتی مشخص هستند.

یک ارزیابی حتی غیرحرفه‌ای از میزان مشارکت مردم در بحث‌های باستان‌شناختی و همچنین میزان

رویکرد مردم به تماشای آثار موزه‌ای این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهد که موزه‌ها در ایران هرگز نتوانسته‌اند بین خود و جامعه پل ارتباطی مناسبی ایجاد کنند و دلیل عمده آن این است که موزه‌ها رویکردهای تحقیقاتی خود را از دست داده‌اند. دلیل دیگر این است که به علت ابهام جایگاه اجتماعی موزه‌ها در کشور تا کنون تحقیقات مؤثری در مورد نقش عملکردی موزه‌ها از طرف مراکز علمی، تحقیقاتی و آموزشی صورت نگرفته است و هنوز به دقت معلوم نیست که چرا موزه‌های باستان‌شناسی کشور از لحاظ نکاتی که در این مقاله مطرح شدند در حاشیه قرار دارند و چرا مردم تمایلات مؤثری برای ایجاد ارتباط با موزه‌ها از خود نشان نمی‌دهند و چرا موزه‌ها رویکرد علمی از خود بروز نمی‌دهند؟ آیا این امر به ساختار موزه‌ها برمی‌گردد یا به افکار و آرای گرداندگان و بسیار سؤالیهای دیگر.

امروزه در اکثر کشورهای جهان دیدگاه‌های انتقادی نسبت به موزه‌ها آنها را از حالت سنتی به نهادهای پویا تبدیل کرده است، نتایج تحقیقات انجام گرفته در مورد بهینه‌سازی نقش عملکردی موزه‌ها بخش بزرگی از ادبیات جاری باستان‌شناختی را به طور اخص و علوم اجتماعی را به طور اعم تشکیل می‌دهند. در نبود این گونه تحقیقات در ایران متأسفانه تعیین خط‌مشی‌های راهبردی نیز چیزی بیشتر از اعمال نظرات شخصی نخواهد بود، به طور مثال ما امروزه به خاطر فقدان اطلاعات تحقیقاتی، قادر به طراحی نمونه‌های راهبردی برای پیشبرد اهداف موزه‌ای نیستیم و به خاطر کمبود همین اطلاعات تجزیه و تحلیل کمی و ارائه مدل تقریباً غیرممکن است. اگر این ارزیابی‌ها را به موزه‌های خارج از تهران یعنی شهرستانها تعمیم دهیم اوضاع بسیار غم‌انگیزتر از آن چه می‌دانیم خواهد بود.

خوشبختانه در سالهای اخیر در نتیجه تحولات علوم اجتماعی در کشور و ایجاد فضای بحث و گفت‌وگو در حال برداشتن قدمهای مؤثری هستیم. امید است که مسئولان موزه‌های باستان‌شناسی کشور با درک هر چه بیشتر موقعیت موزه‌ها و نقش مؤثر آنها در تعلیم و تربیت جامعه و شناخت نقش راهبردی ارزشهای باستان‌شناختی در تعاملات سیاسی، اجتماعی، تربیتی، فرهنگی و عقیدتی کاستیها و خلاها را پر کنند و آن چنان که شایسته شکوه و عظمت تمدن ایرانی است به بهترین و منطقی‌ترین شیوه فرهنگ خود را به دیگران

انتشارات سمت ۱۳۸۲.

کاتب، فاطمه. «موزه‌ها و نگارخانه‌های مدرن»، موزه‌ها شماره پیاپی ۲۶، ص ۲۷.

- Visitor by Addressing the Second person," in: S. Pearce (ed.), *Museums and the Appropriation of Culture*, Athlone, London, 103-128.
- Shanks, M. and C. Tilley, 1987, *Social Theory and Archaeology* Policy Press, Cambridge.
- Trigger, B. 1984. "Alternative Archaeologies: Nationalist, Colonialist, Imperialist", *Man* 19, 355-370.
- 1992, *The Representation of The Past, Museums and Heritage in The Post - Modern World, The Heritage: Care, Preservation, Management*, London: Routledge.
- Worst, D. 1995, "Extending The Frame: Forging a New Partnership With The Public", in: S. Pearce (ed.), *Art in Museums: New Research in Museum Studies* 5, Athlone Press, London, 164-191.
- White, H. 1993, *Metahistory*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

- Ames, M. M. 1986, *Museums, The Public and Anthropology: a Study in the anthropology of anthropology*, Concept Publishing Co., New Dehli.
- Butts, D.J. 1990, "Nga Tukemata: Nga Taonga O Nagati Kahungunu, Te awakening: The Treasure of Nagati Kahungunu", in: P. Gather Cole and D. Lowenthal (eds.), *The Politics of the Past*, Unwin Hyman, London, 1-7, 117.
- Chapman, J., 1994, "Destruction of a Common heritage, The Archaeology of War in Croatia, Bosnia and Hercegovina", *Antiquity* 68, 120-126.
- Garman, John, 2002, *Archaeology and Heritage: "an Introduction"*.
- Gathercole, P. and D. Lowenthal (eds.), 1990, *The Politics of The Past*, Unwin Hyman, London.
- Icomos, 1990, *Directory of Archacological Heritage*, Icomos, Paris.
- Leone, M. P., 1984, "Interpreting Ideology in historical archaeology: the William Paca garden in Annapolis, Maryland", in: D. Miller and C. Tilley (eds.), *Ideology, power and Prehistory*, Cambridge University Press, Cambridge, 25-36.
- Merriman, N., 1997, "The Peopling London Project", in: E. Hooper-Greenhill (ed.), *Cultural Diversity: developing museum audience in Britain*, Leicester University Press, Leicester, 119-148.
- Merriman, N., 2000, "The crisis of Representation in Archaeological Museums", in: F. P. Memanamon and A. Hahon (eds.), *Cultural Resource Management in Contemporary Society*, Routledge, New York and London, 300-309.
- Pearce, S. 1990, *Archaeological Curatorship*, Leicecster University Press, Leicecster.
- 1993, "Museum Archacology", J. Hunter and I. Ralston (eds.), *Archaeological Resource Management in The UK: An Introduction*, Stroud: Sutton, 232-42.
- Poher, P. B., 1994. "Appropriationg The

ارائه دهیم.

در پایان چند نکته که شاید توجه به آنها در انتخاب و ارائه شیء ضروری باشد، پیشنهاد می‌شود:

۱. علت انتخاب اشیای خاص برای نمایش؛
۲. چگونگی انتقال پیام؛
۳. ارتباط فضایی و زمانی اشیای منتخب برای هر دوره؛
۴. ارتباط اشیای منتخب هر دوره و محوطه با دوره و محوطه دیگر؛
۵. چگونگی حیات‌بخشی به تاریخ و فرهنگ از طریق ارائه؛
۶. چگونگی تعریف شیء و پرکردن خلأ بین بافت قدیم و جدید؛
۷. چگونگی و نحوه تأثیرگذاری بر مخاطبان؛
۸. نوع و شیوه آموزش از طریق موزه‌ها و ارتقای سطح آگاهی نسبت به ارزشهای میراث فرهنگی؛
۹. طراحی برنامه‌های متنوع، از آموزشی گرفته تا تفریحی و سرگرمی؛
۱۰. توجه و تأکید بر همکاریهای میان موزه‌های با رعایت قوانین و مقررات مربوط؛
۱۱. درک ارتباط مقوله‌های یاد شده با اهداف موزه که عبارتند از:
  - حفاظت از آثار و مواد باستان‌شناختی گذشتگان و انتقال آنها به آیندگان؛
  - نمایش و ارائه بهینه اشیا و آثار؛
  - حیات‌بخشی به فرهنگ و تاریخ مرده و مفقود؛
  - بازسازی ساختاری فرهنگ از طریق ارائه بهینه؛
  - تقویت ارتباط و تفاهم بین ملل و اقوام گوناگون؛
  - شناساندن سهم اقوام مختلف در تشکیل تمدن و سیر فرهنگ؛
  - ارتقا و اعتلای میزان آگاهی و دانش بازدیدکنندگان و ایجاد تأثیر بر ذهن و تخیل آنان.

## منابع

فاگان، برایان. درآمدی بر باستان‌شناسی (اصول، مبانی و روش‌ها)، ج ۲، ترجمه دکتر غلامعلی شاملو، تهران،